



آبگینه دریا

محمد فرخار

اسلام از جنایات آمریکا در افغانستان داغ دار است». در یک لحظه به یاد گذشته‌ها و دوران نوجوانی ام افتادم و با مرور خاطرات آن روزها، مصمم شدم که مطلبی در این ارتباط تهیه کنم. مطلبی که با فرستادن ده‌ها پیغام، ایمیل، تلفن و سفارش، چنین فراهم آمده است و کاش فرصتی فراخ‌تر می‌داشتیم تا نظرات ده‌ها بلکه هزاران تن از علاقه‌مندان به ایران، انقلاب اسلامی و رهبر معظم انقلاب را برای خوانندگان این نشریه می‌گرفتم. در واقع آن چه توانستم در این کوتاه‌نویسه تقدیم کنم بنا به آن ضرب‌المثل فارسی تنها «مشتی از خروار» است.

هنوز به ایران نیامده بودم، ولی به‌خاطر علاقه و ارادتی که به انقلاب اسلامی ایران و رهبر کبیرش داشتیم، نه تنها من بلکه تمام دوستانی که می‌شناختم، چنین بودند. یادم می‌آید در پایگاه جهادی که بودیم، بیش‌ترین یادداشت‌های ما از جمله‌های ماندگار و سخنان نفی حضرت امام (ره) تشکیل شده بود. گاه‌گاهی که بعضی از نشریات جهادی به‌دست ما می‌رسید، سعی می‌کردیم که هر چه زودتر آن را بخوانیم تا شاید به جملات ماندگار دیگری دست پیدا کنیم. چندی پیش در یکی از دفترهای فرهنگی هم‌وطنانم در تهران، چشمم به این فرمایش مقام معظم رهبری افتاد: «دنیای

به جای اینکه
مساجد را در تمام مساجد کاشی، شاعر نام آشنای افغان
را صدا زد کاشی می نوشتند
رایه دیگران بعد از آنکه
اشتیاق از او جدا شد
و فرمودند: غریب وقت است
که شعری از شما نشنودیم
و از شعری افغانستان بشنیم
نخوانده‌ام بهتر است
که شما بخوانید
رهبر، اسرائیلی
از کتاب پیدل
گرفتند که کاشی
جمع آوری کرده
است. آقا گفتند
که این کتاب را
تورق کرده‌اند و
بسیار خوب بوده
است.
کاشی با این بیت
شروع کرد:

شام است و آبگینه در باست شهر من
دل خواه و دل فریب و دل آزار است شهر من
از اشک‌های یخ زده، آینه ساختم
از خون دیده و دل خود، خینه (حنا) ساختم

کاشی در لوانسط شعر بخش کرد و گریه راه گلویش را بست.
اما هر طور بود شعر را کامل خواند و آقا گفتند: «الطین آقای
کاشی، چه توصیف گریه‌آوری»



سید رضی هادی، جوانی متولد شهر کابل است و دوران کودکی و نوجوانی‌اش را در ایران گذرانده است، دیپلمش را هم در ایران گرفت و اکنون در کشور دانمارک زندگی می‌کند. او را از سال‌های دور می‌شناختم، از روزهایی که کابل در زیر آتش بی‌امان جنگ، شانه خم کرده بود و ساکنان بی‌پناهِش، دنبال جان‌پناهی می‌گشتند. در همان روزها او و خیلی از دوستانم را گم کردم. شاید برای آن‌ها، خودم هم گم شده باشم. چندی پیش، او را به‌طور اتفاقی در شهر مقدس قم دیدم، از کشور دانمارک آمده بود. از او در مورد زندگی‌اش در دانمارک و از این‌که چرا در ایران نمانده است، پرسیدم. رضی، با اشاره به زندگی‌اش در ایران، سخنان جالبی را به میان آورد و گفت: «می‌دانی که من در خانواده‌ای روحانی و معتقد به ارزش‌های دینی متولد شده‌ام و همین اعتقاد سبب شده است که خانواده‌ام در پی تجاوز شوروی سابق، به ایران مهاجرت کند. در این‌جا من به مدرسه رفتم و در کنار کودکان ایرانی و در مدرسه‌های ایرانی درس خواندم، در باشگاه‌های ورزشی مختلفی در کنار دوستان ایرانی‌ام به ورزش پرداختم. در مقطعی هم به توفیقات بالای ورزشی در سطح استان تهران رسیدم. اما گاهی دچار تبعیض ناروایی می‌شدم که بر اساس سنم، هضمش برایم بسیار سخت بود. سرانجام همین تبعیض‌ها باعث شد که من هوای کشور دیگری را در سر بپرورانم. پیش از آن‌که راهی هجرتی دیگر شوم، به افغانستان رفتم تا در کنار مجاهدین، ادای دین کنم. بعد از روی کار آمدن طالبان، دوباره به ایران برگشتم. با این تفاوت که دیگر تنها نبودم، زیرا ازدواج کرده و صاحب فرزندی هم شده بودم. روزی که از ایران می‌رفتم، احساس بسیار خوبی داشتم و به‌واسطه تبعیض‌هایی که در دوران نوجوانی‌ام دیده بودم، با خود می‌گفتم: دیگر حتی رو به سوی ایران هم نمی‌خواهم، چه برسد که برگردم. اما چند سال زندگی در کشور دانمارک مرا با واقعیت‌های تلخی آشنا کرد و به تجربه‌های جدیدی رساند. ظاهراً در جامعه غربی، تبعیضی وجود ندارد و خیلی هم مهربانند. مهربانی آن‌ها فاجعه مدرنی است که متأسفانه از چشم مردم جهان پوشیده مانده است. حالا من به این نتیجه رسیده‌ام که اگر در ایران، سلیلی هم خورده باشم، ناشی از یک جهالت شخصی بوده و تبعات دیگری را برای من و اعتقاداتم در پی نداشته است. در کشورهای غربی، لبخندشان سرشار از تبعات است. آن‌ها با لبخند، ارزش‌های اعتقادی ما را می‌گیرند و با همان لبخند، نظام خانوادگی اسلامی ما را از بین می‌برند. سرمایه‌گذاری آن‌ها روی فرزندان ما است که می‌خواهند خودشان را از ما و دین‌شان را از آن‌ها بگیرند. رفتار آن‌ها نسبت به مهاجران، به‌خصوص مهاجران مسلمان، بالاتر از تبعیض است. آن‌ها دارند با پنبه سر می‌برند و متأسفانه هیچ کشوری جز ایران در مقابل توهین‌ها و تبعیض‌های آن‌ها نسبت به مسلمانان جهان، ایستادگی نشان نمی‌دهند. من معتقدم، اگر مدیریت خوب جمهوری اسلامی ایران و رهنمودهای خردمندانه رهبری ایران نبود، این فاجعه پیش از این اتفاق افتاده بود. من اعتراف می‌کنم که با تنفر از ایران رفتم و حالا دوباره که آمده‌ام نه تنها تنفری ندارم، بلکه می‌خواهم از مقام معظم رهبری ایران تقلید کنم و مقلد او باشم.

در کشورهای غربی، لبخندشان سرشار از تبعات است. آن‌ها با لبخند، ارزش‌های اعتقادی ما را می‌گیرند و با همان لبخند، نظام خانوادگی اسلامی ما را از بین می‌برند



مولوی عبدالرئوف سروری، از روحانیان اهل سنت افغانستان، مقام معظم رهبری را جانشین برحق رهبر کبیر انقلاب، حضرت امام خمینی^(ره) می‌داند و می‌گوید: «در میان علما، علمایی هستند که نخبه‌اند و احیاگر دین اسلام. احترام آن‌ها در نزد شیعه و سنی همان قدر ارزشمند است که احترام پیروان آن‌ها. امام راحل و مقام معظم رهبری، مصداق عینی علمای نخبه‌اند. امام وقتی در سال ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی را در ایران به پیروزی رساند، در واقع اسلام را احیا کرد و به مسلمانان عزت بخشید. افکار و اندیشه‌های ناب او در سال‌های جهاد در افغانستان، راه‌گشای مجاهدان مسلمان بود. متأسفانه ما اصل را رها کرده‌ایم و به فرع چسبیده‌ایم. دشمن همه ما واحد است و هیچ‌وقت نمی‌پرسد که تو شیعه هستی یا سنی؟ هدف اصلی دشمنان ما تضعیف و از بین بردن اسلام است و هدف اصلی شیعه و سنی هم اعتلای اسلام. امام خمینی^(ره) در ذیل انقلاب ماندگارش کارهای بسیار بزرگی را انجام دادند که شاخص‌ترین آن، احیاء دوباره اسلام و اعاده عظمت و شوکت جهان اسلام بود. عظمتی که امروز هم توسط تداوم‌دهنده راهش، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، در جهان به خوبی رهبری و مدیریت می‌شود. این روایت را تمام مسلمانان شیعه و سنی قبول دارند، که امام حسین^(ع) وقتی که قیام کرد، فرمودند: «من برای اصلاح امت جد خود قیام می‌کنم و امام راحل هم با آن وحدت نظری که داشتند احساس درک کلمه امت اسلامی را تاکید می‌کردند و مقام معظم رهبری هم با تاسی به امام راحل، آن را به مرحله عمل رساند. حالا شاهد هستیم در هر جایی از جهان اسلام، از آسیا تا آفریقا و اروپا کلمه «امت» را جزئی از جامعه بزرگی به نام امت واحده اسلامی می‌دانند. حضرت امام به وحدت می‌اندیشیدند و با تفکر وحدت در مقابل آمریکا و شوروی سابق ایستادگی کرد و آمریکای جهان‌خوار را خوار کرد. ملت مسلمان افغانستان هم با تاسی به تفکرات نایب امام راحل، با آن همه فقر و نداری‌شان در مقابل ابرقدرت شرق ایستادند و آن‌ها را خوار و زبون ساختند و این‌ها از برکت اسلام بود.

از سوی دیگر، نهضت‌های اسلامی با پیروی از اندیشه‌های آزادی‌خواهی حضرت امام در جهان اسلام گسترش یافت. امروز تمام جهان، حزب‌الله لبنان را می‌شناسند و حزب‌الله هم افتخار دارد که موسس و بنیان‌گذارش، امام خمینی^(ره) است. نهضت‌های اسلامی افغانستان هم با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، جرات و شجاعت بیش‌تری یافتند و به مبارزه مسلحانه روی آوردند. شاخص‌ترین شعار انقلاب اسلامی امام، که دل‌های مسلمین را فتح کرد، همان شعار تاریخی نه شرقی و نه غربی بود که فرمودند: «نه شرق برای ما دوست است و نه غرب، هم شرق دشمن ماست و هم غرب. آن چیزی که ما می‌خواهیم، حکومت «الله» است.»

باورم این است که ایران اسلامی تنها کشوری است که صدای حمایت جهانی‌اش از مسلمین بلند است و برای ما همین کافی است. چون ما معتقد به اسلام و ولایت فقیه هستیم

وقتی سلمان رشدی مرتد در کتاب آیات شیطانی به پیامبر اسلام اهانت کرد، جهان اسلام به‌عنوان اعتراض دست به تظاهرات و راه‌پیمایی زدند. مسلمانان اهل سنت در این تظاهرات‌ها چندین شهید دادند، اما فتوای جانانه‌ای که حضرت امام دادند، موضوع یگانگی اسلام را کامل کردند. دشمنان اسلام تودهنی بسیار محکمی از جانب شیعه و سنی خوردند که هنوز از آن می‌لرزند. وقتی شیعه و سنی با هم باشند، شکست‌ناپذیر خواهند بود. من در کنفرانس وحدت اسلامی در تهران هم یادآوری کردم و گفتم که من تعجب می‌کنم که ما در کنفرانس وحدت شرکت می‌کنیم، ولی نماز ما در چند جماعت کوچک و جدا جدا اقامه می‌شود. بیاییم این وحدت را در عمل پیاده کنیم و شیعه و سنی به یک امام جماعت اقتدا کنیم. وفاق مسلمانان از اصل اندیشه‌های ناب امام است. امروز با جنایاتی که در فلسطین می‌شود و کشورهای ترسوی عربی هم در برابر آن سکوت کرده‌اند، به‌شدت افسوس می‌خورم. کشورهای عربی باید از ایران اسلامی غیر عرب بیاموزند که حمایت‌شان را عملی کردند. بهترین راه برای وفاق مسلمانان شیعه و سنی این است که از اندیشه و تفکرات والای امام و مقام معظم رهبری ایران استفاده کنیم تا غلبه بر استکبار جهانی را تسریع کنیم و حکومت «الله» را در جهان، زیر پرچم لاله‌الله شاهد باشیم.



حسین خدادادی از آن عده مهاجرانی است که سال‌ها در جبهه‌های دفاع مقدس حضور داشته است و هنوز هم جراحات‌های جنگ و ترکش‌های آن را در بدن دارد. آخرین بار او را در طبقه دهم بیمارستان ساسان دیدم و همان جا به او گفتم که دوست دارم حرف دلت را در باره ایران و رهبری ایران بدانم. نگاهی تندى به من انداخت و گفت: «من ایران را دوست دارم و مثل کشور خودم می‌دانم. این حق آب و خاک و مسؤولیت من بود که به جبهه رفتم. بهترین دوران زندگی من در جبهه گذشته است. با تمام سختی‌ها و مشکلاتی که دیدم و حالا هم می‌بینم، هیچ‌وقت پشیمان نبوده‌ام، چون می‌دانم به حق به جبهه رفته‌ام. این را هم فراموش نکنید که من به‌خاطر جبهه رفتم، از این نظام اسلامی چیزی نخواستم. چون من این مملکت را از آن خود می‌دانستم و دفاع از آن را هم واجب و به‌عنوان تکلیف شرعی‌ام می‌دانستم. این جملات را از روی اعتقادتم می‌گویم، اولاً من دوست ندارم ایران ضعیف و متزلزل باشد و کسی اتباعش را تحقیر کند. باورم این است که ایران اسلامی تنها کشوری است که صدای حمایت جهانی‌اش از مسلمین بلند است و برای ما همین کافی است. چون ما معتقد به اسلام و ولایت فقیه هستیم. اگر در هر جایی از دنیا باشیم و بند از بند ما هم جدا کنند، نباید پشت به این نظام بکنیم. اعتقاد من این است که هیچ مرجعی به اندازه آیت‌الله خامنه‌ای برای جامعه اسلامی تأثیرگذار نیست. باید مطیع امرش باشیم.»



به فعالیت‌های فرهنگی زده است. علاوه بر کتاب‌هایی که از او منتشر شده است، در مقاطعی سردبیری نشریه‌های جهادی را هم در کارنامه فرهنگی او می‌بینیم. این روحانی فرهنگی، با توجه به فعالیت‌های فرهنگی خود، از کارهای برجسته‌اش در نشریات جهادی افغانستان، راجع به تکلیفی که نسبت به انقلاب اسلامی ایران و رهبر انقلاب داشته است، چنین یاد می‌کند:

در هفته‌نامه‌هایی که من مسؤولیت‌شان را داشتم، کارهای ماندگار بسیاری انجام گرفت، ولی یک‌سری از آن‌ها که فصلی و زمانی انجام دادیم و به مرور تبدیل به کتاب شدند، از برجستگی خاصی برخوردار شدند و ماندگاری بیش‌تری یافتند.

به‌طور مثال، یک سال از سوی رهبر انقلاب، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، سال امام علی^(ع) اعلام شد. من برای تبیین و تحلیل آن برای مردم افغانستان، در آن زمان هر هفته مطلبی با این موضوع در هفته‌نامه می‌نوشتیم. در پایان همان سال، تمام آن مطالب را جمع‌آوری کردم و با عنوان «امام علی^(ع) در نهج‌البلاغه» به چاپ رسید.

این توفیق در سال امام حسین^(ع) هم تکرار شد. در واقع، فرمایش مقام معظم رهبری، دلیل نوشتن مقاله‌هایم شد. مقالاتی که بعد از تنظیم، کتابی شد با نام «نهضت عاشورا، قیام پیروز».

در سال پیامبر اعظم^(ص)، این روند ادامه یافت و کتابی آماده چاپ شد با عنوان «پیامبر اعظم در قرآن و نهج‌البلاغه». حالا هم به عنوان یک روحانی، کار فرهنگی را، چه در مطبوعات و چه خارج از مطبوعات انجام می‌دهم؛ این کار تکلیف شرعی من بود.



محمدحسن علی‌زاده، از روزهای اول انقلاب اسلامی، به ایران مهاجرت کرده است و به شغل بنایی روزگار می‌گذراند. به گفته خودش روزهای سختی را پشت سر گذاشته است. او از دورانی یاد می‌کند که رژیم بعثی عراق، شهرهای بزرگ ایران را با موشک‌های دوربرد، هدف قرار می‌داده است و می‌گوید: «موشک‌های عراقی که شلیک می‌شدند، نمی‌گفتند که افغانی‌ها بروید کنار، من با شما کاری ندارم. آن‌ها هر کسی را که در ایران زندگی می‌کردند، دشمن‌شان می‌دانستند.» وقتی از آقای علی‌زاده خواستیم حرفی دلش را درباره مقام معظم رهبری ایران بگوید، با تعجب جواب داد: «من چه کسی باشم که درباره

ولی فقیه و جانشین امام‌خمینی^(ره) حرفی بزنم. آقای خامنه‌ای نیاز به حرف من و امثال من ندارد. این ما هستیم که نیازمند حرف‌های ایشان هستیم؛ ما باید گوش‌به‌فرمان او باشیم. حرف‌های حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، نشان‌دهنده راه ماست و برای من و امثال من حجت است. رفتار، گفتار و عدالت‌مندی‌اش برای ما حجت است. در زمانی که ایشان، رئیس‌جمهور بود، خاطره‌ای از او در یکی از روزنامه‌ها خوانده بودم، دقیق یادم نمانده است، شاید به نقل از همراهان آیت‌الله خامنه‌ای نوشته بود، که ایشان در سفری که به کشور چین داشتند، پسرش را به دلیل نداشتن کت و شلوار به‌همراه نبردند. به نظر من این یک حکایت ساده نیست که از کنار آن به‌راحتی بتوان گذشت. نفس این عمل دارای پیام بسیار بلندی است که برای تمام تاریخ، آموزنده است و از عدالت و ساده‌زیستی رهبر حکایت می‌کند. حالا هر جایی که صحبت از کت و شلوار می‌شود، یاد آن خاطره می‌افتم و خوش‌حال می‌شوم از این که در کشوری زندگی می‌کنم که رهبرش، الگوی عدالت و آزادی است.

گفته‌ها و نوشته‌های ارادتمندان «آقا» بیش از آن بود که شما در این مطلب می‌بینید و سعی بر آن شد که خلاصه و نمونه‌ای از آن و از هر طیف جامعه افغانستانی ارائه شود. دوست دارم این مطلب را با گفته‌های دکتر علی‌واحدی، کارشناس مسایل سیاسی و فعال فرهنگی افغانستان به پایان ببرم.



«رهبر عظیم‌الشان انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، با داشتن تمام صفات زایدالوصف، در همه عرصه‌ها یکی از صفات پسندیده ایشان اشتیاق، دوستی و علاقه‌مندی ایشان به ملت اسلام و به‌ویژه به ملت مسلمان، مجاهد و

بیگانه‌ستیز افغانستان است. به اعتراف اکثر شخصیت‌های جهادی افغانستان، ایشان از اوایل پیروزی انقلاب اسلامی ایران، ارتباط بسیار نزدیک با شخصیت‌های جهادی، اعم از حوزه و دانشگاه داشته‌اند. در زمان مسؤولیت ایشان، به‌عنوان نماینده حضرت امام راجل^(ره) در ارتش و امام‌جمعه تهران، همکاری‌های قابل توجهی را به افغانستان، میدول داشتند. در زمان ریاست‌جمهوری و رهبری معظم‌له، جهت حمایت بیش‌تر از نیروهای جهادی انقلاب اسلامی افغانستان، نماینده ویژه در امور افغانستان تعیین کردند که از نمایندگان فعال دفتر مقام معظم رهبری نمایندگی افغانستان بود. معظم‌له به‌رغم مشغله‌های فراوان، به مناسبت‌های خاص با شخصیت‌های جهادی افغانستان، ملاقات‌های متعددی داشته‌اند و به‌صورت متواتر در بیانات و دیدارهای‌شان از جهاد ملت افغانستان به‌خوبی یاد و حمایت و جنایات استکبار جهانی آمریکا و کشور های متحد او را در افغانستان تقبیح کرده است. نگاه مقام معظم رهبری، به مسایل فرهنگی و علمی ملت افغانستان، می‌تواند سرفصل روشنی برای تمام فرهنگیان، به‌خصوص فرهنگیان افغانستان، باشد. آن‌جا که می‌فرماید:

«مردم افغانستان، با اعتقاد راسخ خود و باور عمیق به آن، قرن‌های متمادی زندگی کرده است و با تربیت دانشمندان و متفکرین بزرگ اسلامی، فرهنگ را در میان خود رسوخ و عمق بخشیده است.»